

## «خارجی» به مثابه ابزار کشتار

### فروپاشی مفهوم امنیت و پایان مشروعیت جمهوری اسلامی

خیزش مردم ایران برای گذار از جمهوری اسلامی نه واکنشی لحظه‌ای بود و نه نتیجه تحریک بیرونی. این خیزش، رأی نهایی جامعه‌ای بود که پس از دهه‌ها ناکارآمدی، سرکوب، تحقیر انسان ایرانی و فرسایش امید، به این جمع‌بندی رسید که این نظام نه اصلاح‌پذیر است و نه قابل تحمل. آنچه این رأی اجتماعی را به نقطه‌ای بی‌بازگشت رساند، نه شعارهای خیابانی، بلکه پاسخ حاکمیت بود؛ پاسخی که در کوتاه‌ترین زمان، خیابان‌های ایران را به صحنه کشتار جوانانی تبدیل کرد که جرمشان مطالبه زندگی بود و همان حکومتی که مسئول مستقیم حفاظت از جان‌شان به‌شمار می‌رفت، ماشه را کشید. هزاران کشته، هزاران زخمی و بازداشتی، و قطع سراسری اینترنت برای پنهان‌سازی واقعیت، نشانه مدیریت بحران نبود؛ اعترافی عریان به فروپاشی اخلاقی و سیاسی یک نظام بود.

از این نقطه به بعد، واژه «امنیت» دیگر نمی‌تواند در کنار نام جمهوری اسلامی معنا داشته باشد. امنیت، در معنای بنیادین خود، حفاظت از جان و کرامت شهروندان است؛ تضمین امکان زیستن بی‌هراس، برخورداری از آزادی‌های مدنی و دسترسی به معیشت پایدار. نظامی که اعتراض مسالمت‌آمیز را با گلوله پاسخ می‌دهد، بیمارستان را به محل تعقیب مجروحان بدل می‌کند و برای پنهان کردن حقیقت، یک ملت را از جهان جدا می‌سازد، نه تنها امنیت نمی‌آفریند، بلکه خود به منبع اصلی ناامنی تبدیل می‌شود. آنچه رخ داد، لغزش یا خطای اجرایی نبود؛ سیاستی آگاهانه و ساختاری بود که مرگ را ابزار حکومت‌داری کرد.



در روایت رسمی حاکمیت، مفهوم «خارجی» به محور توجیه این خشونت بدل شد. هر اعتراض، پیش از آنکه شنیده شود، به «تحریک خارجی» تقلیل یافت. این واژه دیگر یک مفهوم تحلیلی یا سیاسی نیست؛ سازوکاری زبانی برای حذف است. برچسب «خارجی» در این گفتمان، مجوز زندان، شکنجه و قتل صادر می‌کند و هم‌زمان مسئولیت را از عاملان داخلی سلب می‌سازد. به این ترتیب، خشونت سازمان‌یافته نه به‌عنوان تصمیم حاکمیت، بلکه به‌عنوان واکنشی ناگزیر بازنمایی می‌شود؛ گویی گلوله، انتخاب نبوده، ضرورت بوده است.

اما «خارجی» مفهومی نسبی است و ذاتاً بار منفی ندارد. اگر هویت را فردی بدانیم، هر انسان دیگر خارجی است؛ اگر فرهنگی بدانیم، همه فرهنگ‌های متفاوت خارجی‌اند؛ و اگر ملی بدانیم، همه کشورهای دیگر خارجی محسوب می‌شوند. زندگی انسانی دقیقاً بر پایه ارتباط با بیرون شکل می‌گیرد: فرد بدون دیگری، فرهنگ بدون تبادل و کشور بدون تعامل، به انزوا و زوال کشیده می‌شود. آنچه در گفتمان جمهوری اسلامی «خارجی» نامیده می‌شود، نه یک واقعیت عینی، بلکه برچسبی ایدئولوژیک است که برای حذف به کار می‌رود.

در این چارچوب بسته، جوان ایرانی سکولار، زن معترض، ورزشکار هم‌دل با مردم، هنرمند منتقد و حتی شهروندی که صرفاً خواهان زندگی بهتر است، همگی در دایره «بیگانه» قرار می‌گیرند. مرز خارجی دیگر جغرافیایی نیست؛ ایدئولوژیک است. هرکس در چارچوب تنگ این تعریف ننگند، خارجی تلقی می‌شود و خارجی، در این منطق، نه شریک گفت‌وگو بلکه تهدیدی است که باید حذف شود. این همان نقطه‌ای است که زبان، به سلاح تبدیل می‌شود و کلمه، پیش‌درآمد گلوله می‌گردد.

این دشمن‌سازی دائمی، مستقیماً به فروپاشی امنیت واقعی انجامیده است. جمهوری اسلامی در امنیت اقتصادی مردود شد؛ تورم افسارگسیخته و سقوط ارزش پول ملی، زندگی میلیون‌ها ایرانی را نابود کرد و موتور اصلی اعتراضات را به حرکت درآورد. در امنیت ملی، سیاست خارجی بحران‌محور، کشور را فرسوده و منزوی ساخت و منابع ایران را در مسیر دشمنی‌های بی‌پایان سوزاند. در امنیت مدنی، خیابان به میدان جنگ علیه



شهروندان بدل شد. نظامی که در هر سه ساحت شکست خورده باشد، حتی اگر ابزار قهر در اختیار داشته باشد، فاقد صلاحیت امنیتی است.

در بطن این شکست، فلسفه‌ای نهفته است که مرگ را تقدیس و زندگی را بی‌ارزش می‌کند. ترویج شهادت به‌عنوان فضیلت سیاسی، مرز میان دفاع و کشتار را از میان برده است. مرگ نیروهای وفادار افتخار نامیده می‌شود و مرگ معترضان، ضرورت امنیتی. این دوگانه، جامعه را به دو پاره متضاد تقسیم کرده است: اقلیتی که به امید معنا در مرگ، چشم بر خشونت می‌بندد و اکثریتی که خواهان زندگی، صلح، آزادی و کرامت انسانی است. این شکاف، شکاف سیاسی صرف نیست؛ شکاف میان فرهنگ مرگ و فرهنگ زندگی است.

قطع اینترنت برای بیش از دو هفته، سندی انکارناپذیر از این وضعیت است. این اقدام، نه برای حفظ امنیت، بلکه برای پنهان‌سازی کشتار انجام شد. هم‌زمان، استفاده از تریبون‌های بین‌المللی برای تهدید جهان و توجیه سرکوب داخلی، تناقضی را عیان کرد که در ذات این نظام ریشه دارد: بهره‌گیری از آزادی برای انکار آزادی دیگران. چنین رفتاری نشانه قدرت نیست؛ نشانه هراس از حقیقت است.

از منظر تاریخی، جمهوری اسلامی به مرحله‌ای رسیده است که دیگر موضوع گفت‌وگو یا اصلاح نیست، بلکه موضوع داوری است. نظام‌هایی که بقای خود را بر کشتار شهروندان بنا می‌کنند، شاید بتوانند زمان بخرند، اما مشروعیت را هرگز باز نمی‌گردانند. گوله می‌تواند خیابان را ساکت کند، اما آینده را نمی‌نویسد. آنچه در ایران رخ داد، پایان یک روایت بود؛ روایتی که خود را امنیت، استقلال و عدالت می‌نامید و به ناامنی، انزوا و بی‌عدالتی انجامید.

این نوشتار برای اقناع حاکمیت نوشته نشده است؛ برای ثبت در حافظه تاریخ نوشته شده است. جمهوری اسلامی، از منظر مشروعیت، به گذشته تعلق دارد. جایگاه آن نه در آینده ایران، بلکه در زباله‌دان تاریخ است؛ کنار همه نظام‌هایی که با نفرت، انزوا و خشونت حکومت کردند و با محکومیت ملت‌ها فرو ریختند. گذار از جمهوری اسلامی واکنشی احساسی یا انتخابی جناحی نیست؛ ضرورتی حیاتی است. امنیت ایران نه از انکار «خارجی»، بلکه از آشتی با جهان، احترام به انسان و بازگشت به زندگی زاده خواهد شد.